

• دریافت ۹۰/۱۱/۱۱

• تأیید ۹۰/۱۲/۲۰

خوانش رنگ در مجموعه اشعار عمر ابوریشه

دکتر کبری خسروی*

دکتر نرگس انصاری**

چکیده

رنگ در شعر معاصر عربی، به منزله یکی از مهم‌ترین ابزارهای تصویرسازی، کاربرد ویژه‌ای یافته است، به گونه‌ای که شاید بتوان گفت بهترین تصاویر همان‌هایی هستند که با به کارگیری رنگ‌ها به وجود آمده‌اند. عمر ابوریشه، شاعر معاصر سوریه که به شاعر عشق و وطن شهره است، با به کارگیری رنگ‌های مختلف در تصاویر شعری توانسته است تصاویری بدیع در شعرش خلق کند. در مقاله حاضر، ابتدا خلاصه‌ای از زندگی شاعر آورده می‌شود و سپس رنگ‌های مورد استفاده شاعر از تمامی اشعار وی بر حسب فراوانی بررسی می‌شوند و برای آنها به تفکیک شواهدی از شعر ابوریشه ذکر و تحلیل می‌شود. در بررسی رنگ‌ها، مشخص شد که رنگ قرمز بیشترین بسامد را میان رنگ‌های مورد استفاده شاعر داراست. پس از آن به ترتیب رنگ‌های سیاه، سفید، سبز، زرد، آبی و ارغوانی قرار می‌گیرند. این رنگ‌ها در بسیاری موارد به معنایی نمادین برای اشاره به مفاهیم عمیق‌تر استفاده شده؛ البته در مواردی نیز صرفاً در معنای اصلی خود به کار رفته‌اند. گفتنی است رنگ‌ها در خلق تصاویر ابوریشه نقش بارز و ویژه‌ای دارند.

کلید واژه‌ها:

رنگ، تصویر شعری، شعر عربی معاصر، عمر ابوریشه.

* استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه لرستان Kobra.Khosravi@Gmail.com

** استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین

مقدمه و طرح مسأله

انسان، در جنبه‌های مختلف زندگی همواره تحت تأثیر مستقیم رنگ‌های مختلف قرار دارد. این تأثیر به اندازه‌ای زیاد است که به جرأت می‌توان گفت زندگی بدون رنگ قابل تصور نیست، به گونه‌ای که به ذهن آدمی متبادر می‌شود که زندگی همان رنگ، است و دنیای بدون رنگ، چون مرده.

خالق بی‌همتا، رنگ‌ها را برای آرامش روح و روان ما در طبیعت قرار داده است. بدین منظور رنگ‌های آبی و سبز و خاکستری را بیشتر از رنگ‌های دیگر در طبیعت اطراف ما قرار داده است که باعث آرامش جسم و روان انسان شده، تعدیل‌کننده نیازهای روانی و روحی انسان و در نهایت تأمین‌کننده سلامت چشم و تعادل در روح و جسم انسان هستند؛ لذا، «قسمت اعظم کره زمین پوشیده از رنگ سبز است، یا خاکستری با مختصر تغییراتی در جهت روشنی یا سیری و متقابلاً سه چهارم سطح کره زمین دریاها و اقیانوس‌ها، به اضافه تمام فضای آسمان را رنگ آبی پوشیده است. آن همه دعوت بشر به سیر و نظر در زمین و تماس با طبیعت علاوه بر جنبه تنبه و توجه به آن‌ها... برای برخورداری از اثرات آرام بخش آنها و حفظ تعادل روحی و عصبی در انسان است» (صبور اردوبادی ۱۳۶۷: ۷۳/۲ تا ۷۲). اینها همه گواه این است که در نظام هستی، میان خلقت انسان و طبیعت ارتباط؛ بلکه هماهنگی خاصی حکم فرماست. شکی نیست که این هماهنگی و ارتباط تصادفی نیست؛ بلکه بر وجود خالق عالم و تدبیر و حکمت عالمانه او در آفرینش جهان حکایت می‌کند؛ زیرا برای مثال: «اگر تصور کنیم که رنگی مانند بنفش یا قرمز در طبیعت نسبت به رنگ‌های دیگر غالب بودند، چشم انسان چقدر دچار رنجش می‌شد، آن اثرات خاص جسمی و روانی که این نوع رنگ‌ها دارند موجب خستگی اعصاب چشم شده و مسلماً سلامت آن به خطر می‌افتاد، یا به فرض محال اگر چشم عادت به رنگ‌های محرکی چون قرمز داشت ولی طبیعت غیر از این بود، باز چه اتفاقی می‌افتاد؟» (علی اکبرزاده ۱۳۷۵: ۵۶). کوتاه سخن اینکه هر چه از رنگ‌ها که خداوند در جهان آفرینش قرار داده است، به نوعی با ساختمان روحی و روانی و جسمی ما هماهنگ است و حکایت از نوعی تدبیر و

حکمت الهی در آفرینش نظام هستی دارد. وجود رنگ در طبیعت یکی از آیات وجود حکمت در آفرینش جهان است، به گونه‌ای که اگر رنگ‌ها وجود نداشتند و جهان سراسر سیاه و سفید بود، برای انسان چقدر خسته‌کننده و ملامت‌آور بود. با نگاهی به ادبیات، به ویژه شعر عربی، می‌توان دریافت که رنگ‌ها از دیرباز جایگاه خاصی در ادبیات و بخصوص شعر عربی داشته‌اند و ادبا در به تصویر کشیدن بسیاری از مفاهیم از رنگ‌ها بهره گرفته‌اند. پایه و اساس بسیاری از تشبیه‌ها و استعاره‌ها و کنایه‌های با رنگ‌ها شکل گرفته و جمال و زیبایی قصیده‌ها با استفاده از رنگ‌ها دوچندان شده است.

رنگ، از عناصر اساسی در دنیای محسوسات است. نمی‌توان چیزی را وصف کرد و به رنگ آن توجه نداشت. رنگ از سویی وسیله تشخیص بین اشیاست و از سوی دیگر از ویژگی‌هایی تلقی می‌شود که همواره جلب نظر می‌کند. این سخن، به این معنا نیست که رنگ و شکل تنها عناصر حسی مورد استفاده شاعرند، حاصل دیگر حواس انسان در ترکیب با رنگ و شکل یا به عبارتی حاصل دیده بینایی می‌توانند تصاویر شعری بدیع بیافرینند (اسماعیل: ۱۳۰).

ابوریشه، شاعری از دیار سوریه، که به «شاعر الحب و الوطن» شهرت دارد، با سفرهای متعدد در طول حدود ۲۱ سال مناصب سیاسی با فرهنگ‌ها و زبان‌های اروپایی و آمریکایی آشنایی کامل یافت و حتی دیوانی به زبان انگلیسی سروده است. او از جمله افرادی است که با ارائه تصاویر بدیع و شگفت در اشعارش، خود را از قید و بند تقلید رها کرده و توانسته به عنوان یکی از افرادی مطرح شود که تصاویر شعری بدیع را به شعر عربی تقدیم کند. به اعتقاد شوقی، ضیف گویی روح ابوتمام و ابن رومی در وجود ابوریشه حلول یافته و با اقتباس از روح غربی و شعر مهجر خود را به شیوه‌ای نوین نمایانده است (ضیف: ۲۳۴).

اگر چه، تحقیقات و بررسی‌های اندکی پیرامون شعر عمر ابوریشه به رشته تحریر در آمده است؛ اما رنگ به عنوان یکی از عناصر تصویرپردازی در اشعار این شاعر معاصر سوری بررسی و تحلیل نشده است. لذا، این مقاله در صدد است تا ضمن معرفی بیشتر عمر ابوریشه، خوانشی از رنگ در مجموعه اشعار عمر ابوریشه را ارائه دهد و به تصویرپردازی‌هایی از شعر او بپردازد که پایه و اساس آن‌ها را

رنگ‌ها تشکیل می‌دهند. در همین راستا، سؤال اصلی مقاله این‌گونه رقم می‌خورد که «جایگاه رنگ در تصاویر شعری عمر ابوریشه چیست؟» برای یافتن پاسخ این پرسش، تمامی مواردی که شاعر از رنگ بصورت مستقیم و غیر مستقیم استفاده کرده است از مجموعه اشعار ابوریشه استخراج شده و پس از دسته‌بندی و گزارشی آماری از میان معانی مختلف نمونه‌هایی ذکر و تحلیل شده‌اند و ترجمه آنها نیز آمده است. در مواردی که شواهد شعری زیاد بوده‌اند نیز برخی فهرست وار و با اشاره‌های کوتاه در متن آمده‌اند و برخی دیگر برای مطالعه بیشتر خوانندگان در پاورقی به دیوان‌های شاعر ارجاع داده شده است.

مروری بر زندگی عمر ابوریشه

در کتب مختلف، درباره تاریخ تولد عمر شافع ابوریشه، اختلافاتی نقل شده است. برخی او را متولد سال ۱۹۰۸ می‌دانند (الدهان ۱۹۶۸: ۳۰۷) و برخی دیگر تولد او را در سال ۱۹۱۰ (الکیالی ۱۹۶۸: ۳۶۸) و عده‌ای دیگر در سال ۱۹۱۲ (الفاخوری ۱۹۸۶: ۵۳۱/۲) در منبج از توابع استان حلب سوریه ذکر می‌کنند. در این میان شاعر، سال ۱۹۱۱ را زمان تولدش در عکا در فلسطین می‌داند (دندی: ۳). به جز اختلافی که در مورد تولد شاعر وجود دارد، تقریباً پیرامون بقیه اتفاقات زندگی شاعر میان تذکره‌نویسان اتفاق نظر وجود دارد.

ابوریشه در حلب پرورش یافت و دوران کودکی را در همان شهر سپری کرد. حلب، سال‌ها پیش از آن نیز شاعرانی همچون بحتری (البستانی: ۲۱۲/۲)، ابوفراس حمدانی (ابن خلکان: ۳۵۱/۱)، دوقله المنبجی (جحا: ۲۰۰۳: ۲۶۰) را در خود پرورده و اینک نوبت به عمر ابوریشه رسیده بود تا دیگر بار شهر شاعر پرور و ادبیات غنی عربی را به رخ تاریخ بکشد. در علت شهرت خانواده شاعر به ابوریشه چنین گفته‌اند: «خانواده ابوریشه در اصل از خاندان معروف «آل قادری» ساکن در استان بقاع^(۱) لبنان بوده‌اند. جد بزرگ این خاندان، شیخ علی قادری، اولین کسی است که به این کنیه شهرت یافت و آن زمانی بود که یکی از پادشاهان عثمانی، عمامه‌ای مزین به یک پر طلایی به او داد» (الخیر ۲۰۰۵: ۱۰).

او در دوران کودکی، قرآن کریم و شعر شعرای بزرگ عرب را فرا گرفت. پس از

این بود که پدرش، او را برای ادامه تحصیل به دانشگاه آمریکایی بیروت فرستاد و در همین ایام بارقه‌های شعر و ادب در وجودش درخشید و قریحه شعری‌اش را آشکار ساخت. سرودن «مسرحیه ذی‌قار»، در سال ۱۹۲۹، گام مؤثر شاعر در ورود به دنیای شعر بود. این نمایشنامه، دو سال بعد در حلب چاپ شد و از جمله اولین نمایشنامه‌های شعری در سوریه به حساب می‌آید. تجربه‌های ادبی او در دوران جوانی، به خصوص «مسرحیه ذی‌قار»، مسیر زندگی او را مشخص کرد. پدر ابوریشه با اطلاع از فعالیت‌های ادبی پسرش، بر آن شد تا او را از شعر و ادبیات دور کند، به این دلیل، او را برای تحصیل در رشته مهندسی نساجی به انگلیس فرستاد.^(۱) اما، ابوریشه خود دلیل دیگری برای انصراف از شعر و سفر به انگلیس ذکر می‌کند. او بی‌توجهی استادش به وی در ارائه نظرات جدید پیرامون شعر عربی قدیم را مهم‌ترین دلیل برای انصراف از فعالیت‌های ادبی و سفر به انگلیس برمی‌شمرد (دندی، همان: ۴). ابوریشه ضمن تحصیل در انگلیس، از اوضاع کشورهای عربی بی‌خبر نمی‌ماند و حتی مقالاتی در جواب معاندان و دشمنان کشورهای عربی می‌نوشت. ابوریشه با بازگشت به سوریه در مبارزات سیاسی شرکت کرد. این امر، چندین مرتبه به دستگیری و زندانی شدنش منجر شد. این مبارزات تا سال ۱۹۴۰ ادامه داشت. وی با سرودن قصیده‌ای بر ضد استعمار فرانسه محکوم به اعدام شد؛ اما رئیس مجلس نیابتی آن زمان توانست حکم او را برگرداند (ابوریشه ۲۰۰۵: ۱۸/۱ و روزنامه العالم ش ۵۲).

سال ۱۹۴۹، آغاز فعالیت‌های سیاسی ابوریشه به عنوان سفیر در دیگر کشورها بود. از این پس، شاهد حضور او به مدت ۲۱ سال در کسوت سفیر یا نماینده سیاسی در دیگر کشورها همچون برزیل، آرژانتین، شیلی، هند، اتریش، ایالات متحده آمریکا هستیم. ابوریشه در مدت اقامتش در هند با نهر و رهبر هندوستان، رابطه دوستانه عمیقی برقرار کرده بود که تا وفات نهر و ادامه داشت. ابوریشه خود بر تأثیرپذیری از نهر و بخصوص از فلسفه روحی وی معترف است (همان، ۲۲ و

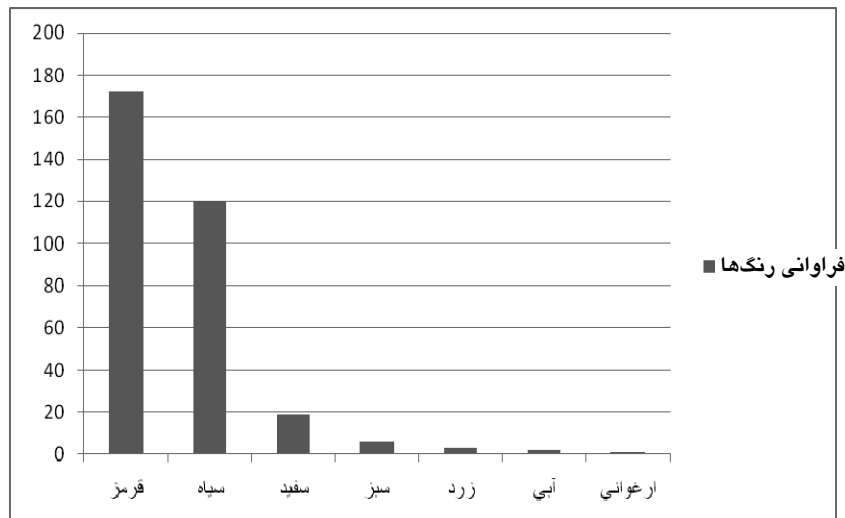
(۲۱). او در سال ۱۹۷۱، بازنشسته شد و تصمیم گرفت در لبنان زندگی کند؛ اما به دلیل جنگ‌های داخلی لبنان مجبور به ترک آنجا شد و پس از گشت‌وگذاری در سرزمین‌های مختلف، در نهایت عربستان سعودی را برای ادامه زندگی برگزید و در همانجا در ۱۹۹۰/۷/۱۵ در بیمارستان ملک فیصل ریاض دار فانی را وداع گفت. پیکرش برای تشییع و خاکسپاری به حلب منتقل شد و برای همیشه در زادگاهش آرام گرفت (همان).

خوانش رنگ در شعر ابوریشه

تصویرپردازی که از اجزای جدایی‌ناپذیر شعر است، از دیرباز توجه بسیاری از منتقدان را به خود جلب کرده است به گونه‌ای که به صراحت می‌توان گفت شعر بدون تصویر، صرفاً یک کلامی منظوم است که نمی‌تواند احساس و شعور مخاطب را با خود همراه کند. شاعر در حقیقت با تصویرپردازی میان عالم خارج و اشیاء و همچنین ذهن و افکارش ارتباط عمیق و تنگاتنگ برقرار می‌کند تا بدین وسیله دنیای بیرون را تحت تصرف فکر و خیال خود در آورد.

فضای حاکم بر تصاویر شعری ابوریشه، فضایی است که نیروی خیال آزادانه در آن سیر می‌کند و به افق‌هایی گسترده نظر دارد. با نگاهی به مجموعه تصویرآفرینی‌های ابوریشه می‌توان به این نتیجه رسید که وی عرصه علم بیان، به‌خصوص استعاره، را برای ظهور تصاویرش برگزیده است و از این رهگذر به ابداع تصویر می‌پردازد. در مواردی که از تشبیه استفاده می‌کند، وجه غالب با تشبیه‌های بلیغ است. و در مجال استعاره بیشتر از استعاره‌های مکنیه استفاده می‌کند و با جان‌بخشیدن به هستی، همه اشیاء و حتی مفاهیم مجرد را پویا و متحرک می‌بیند. رنگ‌ها در مجال تصویرآفرینی، جایگاه خاصی در شعر ابوریشه دارند. هرچند نمی‌توان گفت شاعر از تمامی رنگ‌ها استفاده کرده است اما باید اذعان داشت که همان تعداد رنگ‌های محدود استفاده شده، هنر ابوریشه در زمینه به کارگیری رنگ‌ها در خلق تصاویر شعری را نشان می‌دهند.

نمودار فراوانی رنگ‌ها در شعر عمر ابوریشه



رنگ قرمز

رنگ قرمز، قوی‌ترین قدرت رنگ‌کنندگی و شدیدترین قدرت جلب را در میان رنگ‌های دیگر دارد و یکی از سه رنگ اصلی و از رنگ‌های گرم به‌شمار می‌آید. بنابراین، رنگی بسیار هیجانی و نشان‌دهنده اعتماد به نفس بوده، خطر آتش را تداعی می‌کند، همان‌گونه که رنگ شوق و خون است؛ لذا مهم‌ترین رنگی است که آتش را هم به عنوان منبع گرما و هم در معنای روحانی‌تر به عنوان انرژی پلاسما، و نیروی اتمی که به جهان هستی قدرت می‌بخشد را تداعی می‌کند (دی و تایلور ۱۳۸۷: ۳۶).

بارزترین و مهم‌ترین مفهوم نمادین رنگ قرمز، خون، شهادت، شهامت، مبارزه و مرگ مقدس و به دنبال پیروزی بودن است (هزاع الزواهره ۲۰۰۷: ۴۳) همچنین، رمز عواطف جوشان و عشق خروشان و نیرو و نشاط است، گاهی هم بر خشم و غضب و سنگدلی و خطر دلالت می‌کند (طالو: ۱۷۲). اما، علاوه بر این

مفهوم نمادین عام، در مذاهب و ملل مختلف معانی نمادین دیگری هم دارد از جمله اینکه در نزد اقوام نخستین «قرمز همیشه نمادی از آتش، شهوت، جنگ و عشق بوده است» (فلمار ۱۳۷۶: ۳۸).

استفاده از رنگ قرمز در دیوان ابوریشه بر دیگر رنگ‌ها غلبه دارد؛ به گونه‌ای که از مجموع رنگ‌ها، ۵۳/۲۵ درصد را به خود اختصاص داده است. شاعر گاهی مستقیم و دیگر گاه غیرمستقیم و با اشاره از این رنگ استفاده می‌کند.

در شعر ابوریشه، جهاد لباس سرخ بر تن می‌کند، تا بسان انسانی تصور شود و کنایه از خون پاک و مقدس شهدا و هیبت و جلال آن داشته باشد:

* أَيْ بُرِدِ خَلْعَتِهِ أَحْمَرَ اللَّوْنِ عَلَى كَاهِلِ الْجِهَادِ الصُّرَاحِ (ابوریشه ۲۰۰۵:

(۴۱۰/۱)

(هر ردای گلگونی را بر تن جهادی آشکار پوشاندی)

در بیت دیگری، دستمال قرمز برای شاعر نماد میل و اشتیاق وافر به شهادت است؛ اشتیاق و علاقه‌ای با وجود که آن از همه چیز در می‌گذرد و در این راه جز رضای حق نمی‌بیند که نتیجه‌اش جز سعادت ابدی و دیدار کردگار مهربان نیست:

* لَوْحَتِ كَفِّهِ بِمَنْدِيلِهِ الْأَحْمَرِ شَوْقًا إِلَى اللَّقَاءِ الْمُتَّاحِ (همان ۴۱۲)

(با دستش دستمالی قرمز را تکان داد، درحالی که مشتاق دیداری دل‌انگیز بود). دستمال رزمنده، قرمز است تا بدین سان به همگان اعلام دارد که در راه وطن از همین حالا و قبل از جنگ خود را غرق در خونش می‌بیند، و این قرمزی شهادت را برگزیده است تا کسی تصور نکند که وی بی‌اختیار به این مبارزه تن داده است. دستمال قرمز او نشان از آمادگی وی برای شرایطی سخت و اهدای جان و خونش دارد.

ابوریشه از دلاوری‌های خالد بن ولید در جنگ، آن زمان که او و سپاهیانش خون دشمنان را بر زمین می‌ریزند، چنین یاد می‌کند:

* وَ رَمَاهُمْ بِهَا، وَ مَا هِيَ إِلَّا جَوْلَةٌ فَالْتُرَابُ أَحْمَرُ قَانِ (همان ۳۹۶)

(و آن مردان را به آسانی شکست داد و پس از آن خاک قرمز تیره شد.)

این تصویر کنایی که با استفاده از رنگ قرمز بیان شده است، بر کثرت کشته شدگان دشمن توسط خالد و یارانش دلالت دارد. بسیاری خون‌های بر زمین ریخته و زمانی که بر آن‌ها گذشته و باعث تیره شدن رنگ قرمز شده است، خواننده را به کثرت و فراوانی افرادی رهنمون می‌کند که در جنگ توسط سپاهیان اسلام کشته شده‌اند و ضربات کاری و عمیق بر پیکره آنها فرود آمده است؛ زیرا اندک خونی از آنها نمی‌توانست چنین تصویری در پی داشته باشد.

رنگ قرمز و در نتیجه اشاره به خون، راهی برای رهایی از ذلت و خواری و راهی برای رسیدن به پیروزی و کرامت انسانی است. (هزاع الزواهره ۲۰۰۷:

۴۴)، این معنا در مواردی که ابوریشه با رنگ قرمز به خون و جهاد اشاره می‌کند، چشمگیر است. غیر از معانی شهادت و خون، شاعر به معانی دیگری از رنگ قرمز نیز توجه دارد. وی، در بیتی روح زندگی و حرکت را در پرتوهای زیبای خورشید در زمان غروب می‌دمد و آنها را موجوداتی زنده می‌بیند، که لباس‌های قرمز بر تن کرده‌اند تا بدین وسیله از سرخی هنگام غروب تعبیر کرده باشد:

* لاِبَسَاتٍ حُمْرَ الْمَآزِرِ مَرَّتْ رِيْشَةُ اللَّيْلِ فَوْقَهَا بِخِضَابِهِ

(ابوریشه ۲۰۰۵، ۳۱۸/۱)

(پرتوهای خورشید، پوشش‌هایی قرمز به تن داشتند، مداد شب روی آنها را خضاب می‌کرد)

گاه، گام‌های شاعر، رنگ سرخ به خود می‌گیرند تا در قالب تصویری کنایی به سعی و تلاش فراوان و مستمر او در کسب لقمه نانی اشاره کنند، پاهایی قرمز و خونین که با تلاش، جهادی دیگر در صحنه کسب روزی آغاز کرده‌اند و خود را در صحنه نبرد با روزگار قرار می‌دهند و بدین‌سان تصویر دیگری از رنگ قرمز از سوی شاعر خلق می‌شود:

* خِصَاةُ الْعَيْشِ مَا مَدَّتْ لَنَا يَدَهَا إِلَّا وَ أَقْدَامُنَا مِنْ سَعِينَا حُمْر (همان: ۸۵)

(قوت اندکی از زندگی دستش را به سوی ما دراز نکرد، جز در حالی که پاهای ما از تلاش‌هایمان (در طلب آن) تاول‌زده و قرمز شده بود)

شاعر جهاد با دشمن و جهاد در راه کسب روزی حلال را با استفاده از تصویرگری با رنگ قرمز بیان کرده و در صدد است تا میان این دو ارتباط نزدیکی برقرار کند و تلاش در راه کسب رزق را نیز به اندازه جهاد در راه حق مقدس نشان داده، آن را در حاله‌ای از قداست قرار دهد.

علاوه بر گزینه‌هایی که ابوریشه از رنگ قرمز به صراحت تعبیر می‌کند، در جاهایی نیز در اشعارش نامی از رنگ قرمز نمی‌برد، ولی از کلمه‌ای استفاده می‌کند که تداعی‌کننده رنگ قرمز است؛ از جمله می‌توان به بیت دوم از ابیات زیر اشاره کرد که شاعر فقط با استفاده از خونی که خاک وطن را معطر کرده است به شهید اشاره می‌کند و در این مجال، خون، خود گویای رنگ قرمز است:

يا عَرُوسَ الْمَجْدِ، تَيْهِي وَ اسْحَبِي فِي مَعَانِينَا ذُبُولَ الشُّهْبِ
لَنْ تَرَى حَفْنَةَ رَمَلٍ فَوْقَهَا لَمْ تُعْطَرْ بِدِمَا حُرٍّ أَبِي
دَرْجَ الْبَغْيِ عَلَيْهَا حِقْبَةً وَ هَوَى دُونَ بُلُوغِ الْإِرْبِ
وَ ارْتَمَى كَبِيرُ اللَّيَالِي دُونَهَا لَيْنَ النَّابِ، كَلِيلَ الْمِخْلَبِ
لَا يَمُوتُ الْحَقُّ مَهْمَا لَطَمَتْ عَارِضِيهِ قَبْضَةُ الْمُغْتَضِبِ!

(همان: ۳۲۹)

(ای عروس مجد و بزرگی جلوه کن و دنباله‌های شهاب‌هایت را بر منزلگاه‌های ما بکش، که هرگز مشت‌ریگ بر فراز خود ندیده‌اند که به خون آزاده منیعی معطر نشده باشد، سالیان دراز ظلم و بیداد در آن پیشروی کرد و بدون دستیابی به مقصودش سقوط کرد، عظمت و بزرگی و کبر روزگار در برابر او با دندان‌هایی کُند و چنگال‌هایی خسته خود را به زمین انداخت، حق نمی‌میرد، هرچند که سرانگشتان غاصبان صورتش را سیلی زنند)

ابیات فوق از قصیده مشهور «عرس‌المجد» است که شاعر آن را در جشن یادبود پیروزی ملت سوریه بر دشمنان در زادگاهش، حلب، می‌سراید. ابوریشه قصد دارد تا از شعرش گردن بند مرواریدی بسازد و آن را بر گردن محبوبش؛ یعنی حلب بیاویزد. وی بهترین صور خیالش را به خدمت می‌گیرد تا این مهم را به انجام

برساند. شاعر، وطن را به خودنمایی و ابراز شادی و افتخار فرا می‌خواند و آرزومند آن است که سرور و شادی‌اش، همه جا را در برگیرد. اشاره به خون شهیدانی که زمین را رنگین ساخته اند را نباید از یاد برد که در همان ابتدا ابوریسه به آن توجه دارد. علاوه بر این، او سیطره ظلم و ستمی که بر این سرزمین شده، را به تصویر می‌کشد، سیطره‌ای که به درازا نینجامیده است و اگر مدتی کشورش در اشغال بوده، حتی ذره‌ای از آرمان‌ها و اهدافش دور نمانده و از حقانیتش در اداره کشور کاسته نشده است؛ سرانجام دشمن را خوار و ذلیل و شکست خورده از سرزمین آبا و اجدادی‌اش بیرون رانده است. همان گونه که ملاحظه می‌شود رنگ قرمز در این مقطع از قصیده برای بیان مفهوم ارزشمند شهادت و شهید و فداکاری‌های او به کار گرفته شده است. شاعر، بین رنگ قرمز و شهید و شهادت پیوندی عمیق برقرار کرده است و تقریباً می‌توان گفت که بیشترین کاربرد رنگ قرمز در قصیده‌هایی است که موضوع آن وطن و مبارزه است. ابیات زیر نیز در همین راستا و مؤید همین مطلب هستند:

﴿و دَمُ الْمُؤْمِنِينَ مَا ضَاعَ عِنْدَ اللَّهِ أَجْرًا إِنْ ضَاعَ عِنْدَ الْعِبَادِ!﴾

(همان: ۳۴۰)

(اجر و پاداش خون مؤمنان نزد خدا از بین نمی‌رود، اگر چه نزد مردم از بین برود.)

﴿فَاغْسِلُوا ذُلَّ كَيْدِكُمْ بِدِمَائِي وَاحْمِلُوا هَامَتِي عَلَى الْأَعْوَادِ﴾

(همان: ۳۴۱)

(خواری نیرنگتان را با خونم بشویید و سرم را بر نیزه‌ها حمل کنید.)
شاعر در صدد توصیف شهید است و از خلال اشاره به قرمزی خون آنان به توصیف عقیده و ایدئولوژی آنان می‌پردازد که معتقدند خون آنان نه تنها اجری بی‌وصف نزد پروردگار دارد که آن را با آزادی وطن معامله می‌کنند و این معامله‌ای است بس ارزشمند. ابوریسه تصویرگر خونی است که دشمن بر زمین می‌ریزد تا شاید به این وسیله بتواند خواری ذلت و حقارتش و هم چنین جنایت‌هایی که در

سوریه مرتکب شده را تحت الشعاع قرار دهد. اما، آنچه مسلم است اینکه خون شهید هرگز از بین نخواهد رفت و نام و آرمان او تا ابد باقی خواهد ماند و حتی در این راه دریغی از سوی مسلمانان دیده نمی‌شود:

* وَ أَرْقَنَاهَا دِمَاءَ حُرَّةٍ فَأَغْرَفِي مَا شِئْتِ مِنْهَا وَ أَشْرَبِي (همان: ۳۳۱)

(خون آزادگان را در آن ریختیم، آنچه از آن می‌خواهی بگیر و بنوش.) علاوه بر آنچه گفته شد، واژه‌هایی دیگر در شعر ابوریشه وجود دارند که بیانگر رنگ قرمز هستند؛ از جمله می‌توان به ابیات زیر اشاره کرد:

* دُنْيَاكَ مَا زَالَتْ كَمَا وَدَّعْتَهَا كَفَّ مُضْرَجَةٌ وَ رَأَى أَزُورُ (همان: ۳۹۰)

(دنیای تو همیشه دست‌های خون‌آلود و چشم‌های معیوب است، همان‌گونه که آن را ترک کردی)

در توصیف دستان امدادگران صلیب سرخ:

* وَ سَعَيْتِ حَتَّى هَدَدْتِي الْمَسْعَى وَ أَدَمِي أَرْجُلِي (همان: ۲۶۱)

(تلاش کردی تا سعی و تلاشم را از بین ببری و پاهایم را خونین کنی)

در توصیف عاشقی خسته دل در پی محبوبی بی‌اعتنا.

* وَ الصُّخُورُ الْجِسَامُ نَاتِيَةٌ الْأَنْيَابِ تَدْمِي أَقْدَامَهُ وَ هُوَ تَائِهٌ (همان: ۳۲۰)

(صخره‌های عظیم با دندان‌هایی جلوآمده پاهایش را خونین می‌کردند و حال آنکه او سرگردان است.)

در توصیف سختی‌هایی که یکی از دوستان هنرمندش متحمل شده است.

* سَطَّرَ الْحُبُّ لِلْوَرَى مِنْ دَمِي آيَةَ الْعَبْرِ (همان: ۱۹/۲)

(عشق از خون من نشانه عبرتی برای مردم نگاشت.)

این بیت جزء اولین سروده‌های شاعر و در توصیف عشقی نافرجام ناشی از مرگ محبوب و ناامیدی مفرط شاعر است.

* كَجَرِيحٍ يَمُوتُ مِنْ ظَمًا الْجِرَا حٍ وَ لَلْمَاءِ حَوْلَهُ جَرِيَانٌ (همان: ۵۱)

(همانند فردی زخمی که از تشنگی ناشی از زخم و جراحت می‌میرد و حال آن که در اطرافش آب جریان دارد.)

در توصیف آرزوهایی که در برابر انسان می‌درخشند و انسان در به دست آوردن آنها مشتاق می‌شود؛ اما روزگار مانع نیل به آنها می‌شود.

رنگ سیاه

رنگ سیاه که در اصل چیزی جز فقدان نور و رنگ نیست، از رنگ های خنثی و به معنی شب و تاریکی و ظلمت است که بارزترین ویژگی آن این است که رنگی «بی‌تحرک، ساکت، ساکن و غیرمحرک بوده و باعث کاهش سایر فعالیت‌ها نیز گردیده، سستی و کندی را حاصل می‌کند». (علی اکبرزاده ۱۳۷۵: ۷۹). رنگ سیاه در بسیاری از فرهنگ‌ها رنگ شب، تاریکی ظلمت و عزاست و ظاهر وزین آن موجب محبوبیت آن در بین سیاستمداران و هنرپیشه‌ها شده است؛ ضمن اینکه با ثروت و زیبایی نیز مرتبط است. (شی. ج. و ۱۳۷۷: ۲۹). از دیدگاه معنوی نیز سیاه رنگی است که دنیایی بودن نفس را تداعی می‌کند؛ لذا آن گاه که انسان گرفتار سیاهی دوجهان است؛ سیاهی و فقر، فقرذاتی، مترادف هم به کار می‌روند. به همین دلیل، این رنگ تداعی‌کننده رنگ چهره گناهکاران در روز رستاخیز است (پورحسینی ۱۳۸۴: ۸۳).

سیاه، عموماً سمبل غم، اندوه، ترس و پوشیدگی و اختفا، رازداری، ایهام، ظلمت و اندوه و مرگ است. امروزه، این رنگ در بیشتر کشورها نشانه عزا و مرگ و سوگواری و اندوه و درماندگی است و کلماتی چون سال سیاه که به سال کم‌باران و خشکسالی اطلاق می‌شود و همچنین جامه سیاه، نمایانگر تأثیرات و بار منفی این رنگ است. در ترکیبات و کنایات ادبی این رنگ برای «بددلی، دل سیاه‌داشتن، نحس و سیرشدن از چیزی به کار می‌رود» (همان).

در دیوان ابوریشه رنگ سیاه با ۳۷/۱۵ درصد از مجموع رنگ‌ها، پس از رنگ قرمز رتبه دوم را دارد. شاعر، رنگ سیاه را اغلب در موضوعات و مفاهیم حزن‌انگیزی چون مرگ یا رثای شهدا و دوستان به کار گرفته است:

* كَيْفَ لَوْ فُتِّحَتْ وَ لَاحَ لَهَا عُرْسُ الْأَمَانِي مُؤَزَّرًا بِالسَّوَادِ

(ابوریشه ۲۰۰۵: ۱/ ۳۴۴)

(چگونه است اگر باز شود و عروس آرزوها برای او سیاه‌پوش جلوه کند.)

شاعر در این قصیده از جان فشانی شهید در راه تحقق آمال و آرزوهای والايش سخن می‌گوید و پس از آن از دست‌نیافتن به آنها و در حقیقت مرگ آن آرزوها. در عبارت «عُرسُ الأمانی مُؤزراً بالسَّوادِ» دو استعاره وجود دارد؛ در استعاره اول برای آرزوها جشن عروسی در نظر گرفته شده با قرینه «عُرسُ» و در استعاره دوم با قرینه «مُؤزراً» بسان انسانی تصور شده اند که لباسی سیاه‌رنگ به تن کرده‌اند. آنچه از مجموع دو استعاره برمی‌آید، ایجاد فضایی غم‌آلود و حزن‌انگیز ناشی از مرگ است که نشان می‌دهد آرزوها به هنگام عروسی و شادی خود می‌میرند.

در بیت زیر رنگ سیاه برای ابراز غم و اندوه و برپایی مراسم عزا در فقدان از دست‌رفتگان بیان شده است:

*هذه أمتی و هذی مغانیها تَجْرُ السَّوَادَ فی الأعیادِ (همان: ۱۴۸/۲)
(این امت من و این وطن آنها که سیاهی را به عیدها و ایام خوش نیز می‌کشند.)

قصیده در رثای یکی از رهبران عرب سروده شده است که شاعر برای نشان دادن بسیاری غم ناشی از آن، استمرار در استفاده از سیاهی لباس‌ها و بیرق‌های عزا را، حتی در مجالس شادی و ایام عید، روا می‌داند و حتی در بیت‌های بعدی نیز با آوردن کلماتی همچون «اللیالی» و «الدجی» قصد دارد که بر شدت این سیاهی و غم و اندوه مردم بیفزاید و فقدان را بس بزرگ جلوه دهد.

در ابیاتی چند شاعر از رنگ سیاه برای توصیف گیسوان و چشمان معشوقش بهره می‌گیرد.¹ در مواردی غیر از رثا نیز شاعر از رنگ سیاه استفاده می‌کند؛ اما بر آن‌ها نیز همواره فضایی حاکی از غم و اندوه حاکم است که نشان از بدبینی شاعر

۱. ر.ک: ابوریشه، ۲۰۰۹، ج ۱، ص ۲۳۷ تا ۲۳۹.

دارد:

* غَيْبِي عَنِ الْوُجُودِ وَ عَنِ رُؤَاهُ السُّودِ وَ عَنِ أَفْقِهِ الْمَحْدُودِ (همان: ۱ / ۱۴۱)

(از هستی و دیدگان سیاه و افق‌های محدودش غایب شو)

شاعر با آوردن صفت سیاه برای دیدگان و در حقیقت دیدگاه هستی، از عمق ناامیدی و بدبینی خود سخن می‌گوید. علاوه بر این، افق محدود نیز نشان از عمر کوتاه دارد و برای همین است که شاعر به محبوب خود دوری از این هستی را توصیه کرده و فراموشی آن را برتر و بهتر از آگاهی و توجه نسبت بدان می‌داند (صائغ ۱۹۹۷: ۱۲۴ و ۱۲۳).

غیر از گزینه‌های یادشده، در بسیاری موارد شاعر نام شب را می‌آورد که این واژه رنگ سیاهش را نیز تداعی می‌کند و البته این معنا نیز در راستای حزن و اندوه ناشی از گرایش شاعر به مکتب رمانتیک است. در بیت زیر شاعر رنگ سیاه شب را برای اشاره به ظلم و ستم اسرائیل در سرزمین‌های عربی به کار می‌گیرد:

* سَيْنَجَلِي لَيْلُنَا عَنِ فَجْرِ مُعْتَرِكٍ وَ نَحْنُ فِي فَمِهِ الْمَشْبُوبِ تَغْرِيدٌ

(ابوریشه ۲۰۰۵: ۱۰۱/۱)

(شب ما از سپیده نبرد پرده برخواهد داشت و ما در کام او چون نغمه‌های زیبا

هستیم.)

ابوریشه پس از شکست سال ۱۹۴۸ در مقابل اسرائیل دیگر شادی و سروری، حتی در آستانه عید، نمی‌بیند. او با به تصویر کشیدن غم و اندوه ناشی از شکست و شرم و خجالت عرب از این خسران بزرگ، در نهایت به هیچ وجه اظهار ناامیدی نکرده و هم‌چنان آتش کینه از دشمن را شعله‌ور می‌بیند و عزم عرب را مصمم و استوار برای بازپس‌گیری فلسطین.

کلمات دیگری نیز در شعر ابوریشه هست که غیر مستقیم به رنگ سیاه اشاره می‌کند، از جمله «الديجور»، «الدياجي»، «الظلام» و «الظلماء» در ابیات زیر:

* ... وَ وَرَاءَ سُرَاهَا فِي الدِّيَجُورِ ذَيْلٌ مِّنْ نُورِ (همان: ۹۳)

(... به دنبال سفر شبانه‌شان در تاریکی‌ها، دامنی از نور را به دنبال خود می‌کشند)

در توصیفی زیبا از وطن و تشبیه آن به دسته پرندهگان شکاری که زینت بخش بالاترین افق‌های وطن هستند. پرندهگانی که پایین بودن و در حوض ذلت بودن را در قاموس خود نمی‌شناسند و هرگز تن به ذلت نمی‌دهند.

* طالما کنت مبصراً فی دیاجیک و کانوا فی نورهم عُمیانا (همان: ۳۵۵)
(مدت‌ها بود در تاریکی‌ات بینا بودی و آنان در نورشان نابینا.)

در توصیف چشمان نابینای ابوالعلاء معری و با بصیرت بودنش در عین تاریکی ظاهری چشمانش در برابر کسانی که با وجود بینایی به مراتب درجه‌ای پایین‌تر از ابوالعلاء در دنیای ادبیات عرب دارند.

* النور أعمی مُقَلَّتِی فیا ظلامَ الكونِ قُدنی (همان: ۳۱۶)

(نور، چشمان مرا نابینا و خسته کرد، پس ای ظلمت دنیا و هستی از من دور شو.)
و * فإذا الكونُ لُجَّةٌ مِن جلالٍ فَجَرَّتْها أَنامِلُ الظُّلَماءِ (همان: ۴۱۸)
(اگر هستی در عمق شکوه و زیبایی بود، باز هم انگشتان ظلمت و تاریکی بر آن کشیده می‌شد)

در این ابیات و ابیات مشابه، با ایجاد تقابل میان تاریکی و نور، ابوریشه آفریننده تصاویری است؛ بر خلاف تصاویر مرسوم و معهود دیگران. او در چنین ابیاتی تاریکی را بر نور و روشنی و به عبارتی بر ضد آن ترجیح داده است. در حقیقت شرایطی را ترسیم می‌کند که نور، گویی ماهیت خود را از دست داده و به جای روشنی بخشی و رفع خستگی، خود عامل ایجاد خستگی و نابینایی و ندیدن است. چنین تعبیری معنایی ندارد جز اینکه شاعر در صدد است تا به نوعی اعتراض و انزجار خود را از دنیای اطراف، ظلم و ستم حاکم بر آن

و در مواردی از بی محبتی اطرافیان ابراز کند.

رنگ سفید

رنگ سفید از رنگ‌های خنثی است^۱ که بی‌رنگی هم نامیده می‌شود. از مهم‌ترین ویژگی‌های آن این است که «خاصیتی مثبت، تهییج‌کننده، نورانی، فضا دار و ظریف و لطیف دارد» (علی اکبرزاده ۱۳۷۵: ۷۸). سفید، رنگ معصومیت، پاکدامنی و بی‌گناهی است؛ لذا «با امور و اعمال قدسی مناسبت دارد و رنگ ارواح، جان‌ها و رستگاران و سعادت‌مندان در عقبی و آخرت به‌شمار می‌رود». (ستاری ۱۳۷۲: ۳۴ و ۳۳). بارزترین معانی نمادین این رنگ، پاکی، پاکدامنی، عصمت و بی‌گناهی، خلوص، شادی و پیروزی است. سفید سمبل صلح و پایان جنگ است؛ لذا پرچم صلح به این رنگ است؛ زیرا پرچم سفید «مظهر تسلیم، متارکه جنگ، دوستی و حسن تفاهم است» (کوپر ۱۳۷۹: ۱۷۲). از سوی دیگر، چون همواره سمبل معصومیت و پاکدامنی بوده، رسم است که عروس‌ها لباس سفید بپوشند تا سمبل پاکدامنی آنها باشد (توکلی ۱۳۷۸: ۷۳ و ۷۲). هنرمندان و شاعران هم همواره در آثار ادبی خود رنگ سفید را برای گل‌ها و کبوتران به کار می‌گرفتند تا به نوعی پاکی و پاکدامنی را به تصویر بکشند؛ لذا «از قدیم کبوتران سفید در هنر و ادبیات به عنوان سمبل صلح به کار می‌رفتند» (دی و تایلور ۱۳۸۷: ۱۶). در شعر ابوریشه، رنگ سفید ۵/۸۸ درصد از مجموع رنگ‌ها را تشکیل می‌دهد. این رنگ در شعر وی سیاهی شب‌ها را روشنی می‌بخشد تا بدین وسیله او شادی و سرور خود را ابراز کرده باشد:

* مِّنْ أَيْنَ؟ مِّنْ أَيْنَ؟ وَ بِيضُ اللَّيَالِ مَرَّتْ بِنَعْمَائِي مُرُورَ الْخِيَالِ

(ابوریشه ۲۰۰۵: ۲۳۳/۱)

۱. رنگ خنثی؛ یعنی رنگی که نه ذهنی است و نه عینی، نه درونی است و نه برون‌ی، نه اضطراب‌آفرین است و نه آرام‌بخش (سید صدر ۱۳۸۴: ۱۹۷).

(از کجایی؟ از کجا؟ سپیدی شب‌ها همچون خیال از روزگار شیرین من
(نعمت‌هایم) گذشت.)

در این بیت، همانند ابیاتی که در رنگ سیاه به آنها اشاره شد، شاهد آفرینش
تصویری هستیم که شاعر دو مفهوم ضد؛ یعنی سفیدی و سیاهی شب را با هم در
می‌آمیزد و بدین وسیله شادی و سرور خود را ابراز می‌کند. شاعر در ابیات دیگر نیز
برای تعبیر از آرزو، از رنگ سفید بهره می‌برد که این معنا در شعر او بسیار است.
آرزو، سفید است تا بدین سان شاعر از امید در زندگی و ایجاد روحیه و انگیزه برای
تغییر در جهت پیشرفت و تحول در برنامه‌های رو به رشد برای کشورش تعبیر
کرده باشد:

*رُبَّ جَدَلَانَ فِي الْكُرَى زَارَهُ الْحُلْمُ وَ أَغْرَاهُ بِالْمُنَى الْبِيضَاءِ (همان: ۴۲۳)

(چه بسیار افراد شادی که با بردباری در جنگ حاضر شدند و بردباری‌شان آنها
را به مرگی سپید تشویق می‌کرد.)

استفاده از صفت «البيضاء» برای مرگ در حقیقت قرار دادن آن بسان دختر
جوان زیباروی است. علاوه بر این، زیبایی و درخشش موجود در رنگ سفید به
مرگ منتقل شده و تأثیر چنین تصویری را بیشتر می‌کند.

در قصیده «شطانِ بلادی» شاعر به موضوعی وطنی می‌پردازد:

*شُطَّانُ بِلَادِي

رَمْلٌ وَ صُخُورٌ

وَ مَطَافُ نُسُورِ

و مَوَاكِبُ أُخَيْلَةٍ تَهْمِي

وَ حَمَائِمُ بِيضٌ فِي الْيَمِّ

وَ وِرَاءَ سُرَاهَا فِي الدِّيَجُورِ

مِنْ كُوَّةِ عَالَمِهَا الْمَسْحُورِ

مَدَّتْ أَجْنَحَةً لِلنَّجْمِ

ذیلِ مَن نُّورِ (ابوریشه ۲۰۰۵: ۹۳/۱)

(کرانه‌های میهنم (همچون)، شنها و صخره‌ها، و گردشگاه شاهین‌ها (هستند)، (و همچون) کاروان خیال که از روزنه دنیای سحرانگیزش روان می‌شود، (و همچون) کیوتران سفیدی که در دریا بال هایشان را برای ستارگان می‌کشند (باز می‌کنند)، به دنبال سفر شبانه‌شان در تاریکی‌ها، دامنی از نور را به دنبال خود می‌کشند).

شاعر در این ابیات برای بیان مقصود خود از سه تشبیه بهره می‌گیرد. در تشبیه اول، میان «شطانِ بلادی» و «مطافِ نسور» وجه شبه قداست و برتری و سمو است. کلمهٔ مطاف (محل طواف) از سوئی و کلمهٔ شاهین از سوی دیگر این معنا را به ذهن متبادر می‌کنند که گویی افقی که شاهین‌ها را در آغوش کشیده محل طواف آنهاست و این معنا به چیزی جز قداست سواحل و کرانه‌های سرزمین او اشاره ندارد. علاوه بر این، در ابتدای قصیده وقتی شاعر سواحل سرزمینش را متشکل از شن و ماسه و صخره می‌داند (شطانِ بلادی رمل و صخور)، در ورای این الفاظ قصد دارد تا ساحل را با همان شکل ظاهری در بردارنده مفاهیمی عمیق‌تر معرفی کند و این کار را در ابیات بعدی عملی می‌کند و اوصافی که برای ساحل بیان می‌کند، همگی حاکی از اثبات مفاهیمی فراتر از حد شکل ظاهری برای آن مکان هستند و ساحل برای شاعر تداعی‌کنندهٔ تمام زیبایی‌های سرزمین اوست.

در تشبیه دوم (شطانِ بلادی... مواكب أخيلة..)، وجه شبه، الهام شعر و ساحل منبع وحی و الهام شعر است. دنیای سحر آمیز و شگفت‌انگیزی که اشعار زیبایی را بر زبان شاعر جاری می‌کند و الهام‌بخش او در بسیاری از قصیده‌هاست.

اما در تشبیه سوم (شطانِ بلادی...، حمائم بیض...)، وجه شبه، موجود میان دو طرف محسوس تشبیه، پاکی و صلح و صفاست. این گروه، پرندگان سفید با پرواز دسته‌جمعی بر سطح آب و با جهت‌گیری به سوی ستارگان بیانگر مفهوم برتری و

بزرگی و عظمت هستند. پرواز دسته جمعی این پرندگان در تاریکی شب، گویی دنباله‌ای از نور در زیر بال‌های آنان ایجاد کرده است که در امتداد نور ستارگان است. انتخاب واژه‌ها دقیق و در راستای هدفی است که ابوریشه در نظر دارد. «الرمل» به صحرا؛ یعنی موطن اصلی اسلام و قهرمانی مردمانش نظر دارد، در کنار آن «مطاف النسور» نیز یادآور قدرت و بلند نظری است. اما، «مواكب الأخیلة» و «العالم المسحور» فضایی خیالی را پدید می‌آورند که در آن عزت گذشته عرب با خیال آدمی در هم می‌آمیزد. ضمن اینکه «الحمام البيض» — که شبیه بادبان‌های کشتی هستند — نشانگر برتری تمدن عرب و اثرگذاری آن هستند. و این معنا از بال‌های گسترانده و دنباله نورانی آن بر می‌آید. (أحمد ۱۹۸۴: ۲۴۱). از طرف دیگر، به نظر می‌رسد که تناسب موجود در میان سه مشبه به مذکور غیر از یادآوری مفاهیم قداست و عظمت برای توصیف ساحل سرزمین شاعر به جمال و زیبایی نیز باشد. ابیات این قصیده در ابتدا تصویرگر آرزوهای شاعر برای وطنش هستند که با این تشبیه‌ها آنها را تحقق یافته تلقی می‌کند، اما در ادامه از دنیای خیال به دنیای واقعی برگشته و به سرنوشت وطن و ویرانی آن توسط دشمنان اشاره می‌کند.

علاوه بر توجه به رنگ سفید باید دقت کرد که در مواردی نیز درخشش موجود در رنگ سفید مورد توجه شاعر بوده است، از جمله:

* يا لَيْدِ الْبَيْضَاءِ! فِي مَرِّ النَّدَى مِنْ زَنْبِقٍ فِي الْقَفْرِ نَضُو هَوَاجِرِ (أبوریشه

۲۰۰۵: ۱ / ۶۶)

(ای دست سفید و درخشان! در گذر شبنمی از زنبق، در بیابانی گرم هنگام گرمای ظهر)

در توصیف لبنان و عرض ارادت به پیشگاه این سرزمین. ابوریشه از خلال استفاده از کلماتی همچون «الفجر» و «الثلج» نیز غیرمستقیم به رنگ سفید اشاره می‌کند، همانند:

*كَمْ فِي ابْتِسَامِ الْفَجْرِ مِنْ أَسْرَارِهَا نُعْمَى تَرْفٌ عَلَى الْحَيَاةِ وَ تَزْهَرُ (همان):

(۳۸۶)

(چه بسیار از رمز و راز آن، در تبسم سپیده دمان نعمت‌هایی در زندگی می‌درخشد و شکوفه می‌دهد)
در توصیف و تمجید مددکارانی که در صلیب سرخ، خالصانه به هم نوعان خود خدمت می‌کنند:

*مَحَاجِرَ الْبُرْكَانِ لَمْ تَكْتَجِلْ بِالتَّلْجِ لَوْلَا نَارُهُ الْهَامِدَهُ (همان: ۲۱۱)

(کانی‌های آتشفشان‌ها برف سفید را بر خود نگه نمی‌داشتند با برف سرمه نمی‌کشیدند، اگر آتش خاموش نبود).

این بیت در توصیفی از زن معشوق ابوریثه در دیوان ذکر شده است و به نظر می‌رسد شاعر در این بیت تلازم حب و حقد در وجود خود و محبوب را برای ادامه راه عشق لازم دانسته است؛ زیرا که این دو احساس متناقض رنگ تکرار و ملال را از چهره عشق آنان می‌زداید.

رنگ سبز

سبز از رنگ‌های ثانویه و فرعی است که از اختلاط دو رنگ اصلی زرد و آبی حاصل می‌شود که «باروری، خشنودی، آرامش و امید، مفاهیم ارزشمندی است که رنگ سبز مبین آنهاست، هم‌جوشی و آمیختگی و نفوذ دوجانبه علم و ایمان» (ایتن ۱۳۷۸: ۹۵). رنگ سبز رنگ آرامش، روستا و رنگ درختان و چمن‌زار است؛ البته این آرامش روی افراد خسته تأثیر مفیدی دارد، ولی پس از مدتی خسته‌کننده می‌شود؛ لذا تابلوهایی که به رنگ سبز نقاشی شده‌اند، غیر فعال و کسل‌کننده می‌نمایند. (کاندینسکی ۱۳۷۹: ۱۱۴). بنابراین، سبز در میان رنگ‌ها آرام‌ترین رنگ است و از آنجا که رنگ طبیعت در حاصلخیزترین وقت آن است، بنابراین رنگ تولیدمثل و در نتیجه رنگ عشاق است (دی و تایلو ۱۳۸۷: ۷۰):

رنگ سبز در اشعار ابوریشة فقط ۱/۸۵ درصد از مجموع رنگ‌ها را به خود اختصاص داده است. این رنگ برای ابوریشة مقارن با یادآوری جمال و زیبایی و سرسبزی و بهار است. او رنگ سبز تپه‌های وطن را مایه شادابی و نشاط می‌داند؛ وطنی که شاعر آن را در اشعارش بهشت دنیا می‌خواند، احساس شادی و نشاط در سایه تپه‌های سرسبز آن وجود آدمی را در برمی‌گیرد:

*رَبِّ، هَذِي جَنَّةُ الدُّنْيَا عَبِيرًا وَ ظَلَالًا

كَيْفَ نَمَشِي فِي رُبَاهَا الخُضْرُ تِيهًا وَ اخْتِيالًا (ابوريشه ۲۰۰۵: ۵۰/۱)

(پروردگارا این تپه‌های معطر و خوشبو با سایه‌سارهای دلپذیر بهشت‌های دنیا هستند، چگونه در تپه‌های سبزشان با گمراهی و تکبر راه رویم) ابوریشة در بيتی ديگر از رنگ سبز اين گونه استفاده مي‌کند:

*مِنْكَ إِشْرَاقُهَا وَ لَوْلَا الْجُدُورُ الخُضْرُ مَا هَزَّتْ الصَّبَا أَعْصَانَا (همان: ۳۵۳)

(درخشیدن آنها (حنجره‌ها و نجوای مبارزان) به واسطه توست و اگر ریشه‌های سبز نبودند، باد صبا نمی‌توانست شاخه‌ها را به اهتزاز در آورد)

شاعر در این بیت با تشبیهی ضمنی وجود سیاستمداران را وابسته به وجود مردمی می‌داند که در راه وطن در تلاش و تکاپو هستند. رنگ سبز که در معنای اصلی خود به کار رفته، بیانگر روح امید و ایثار و تلاش در راه پیشرفت وطن است.

علاوه بر آنچه گفته شد، عمر ابوریشة در چند بیت دیگر نیز از رنگ سبز استفاده می‌کند که در آنها نیز به معنای اصلی رنگ اشاره شده و نمی‌توان از آنها معانی نمادین برداشت کرد.^۱

دیگر رنگ‌ها

غیر از رنگ‌های یادشده، رنگ‌های دیگر در مجموعه اشعار ابوریشة بسیار کم استفاده شده است. از جمله می‌توان به رنگ زرد با ۳ مرتبه، رنگ آبی با ۲ مرتبه و رنگ ارغوانی با ۱ مرتبه تکرار اشاره کرد. رنگ آبی در بیت زیر به همراه دیگر کلمات برای کنایه از استعمارگران فرانسوی است، همچنان که در شعر معاصر،

۱. ر.ک: دیوان، ج ۱، صص ۱۳۹ و ۲۶۵ و ج ۲، صص ۱۳۴ و ۱۶۸.

رنگِ آبی چشمان، کنایه از اروپاییان دارد که در اینجا به استعمارگران اروپایی اشاره دارد:

*و هِجَانُ الْقِضَاةِ، تَلَمَعُ فِي أَحْدَاقِهَا الزُّرْقُ مَدِيَةَ الْجَلَّادِ (همان: ۳۴۰)

(در چشم‌های آبی پیشوای قاضی‌ها، چاقوی جلا داد می‌درخشد)

رنگ زرد در بیت زیر نشانگر رفتن بهار و خشکی طبیعت است:

*وَلَّتْ كَمَا وَلَّى الرَّيْبُ فَسَرَحَهُ صَفْرَاءُ بَاقِيَةٍ وَ أُخْرَى تُكْسِرُ (همان: ۳۸۶)

(رفت آن چنان که بهار می‌رود و درخت بزرگ زرد باقی می‌ماند و درخت دیگری شکسته می‌شود.)

رنگ زرد بر درختان بزرگ غلبه کرده است تا از بین رفتن سرسبزی و فرار رسیدن فصلی دیگر را بیان کند. عبارت پایانی بیت که اشاره به دیگر درختان شکسته شده دارد، تکمیل‌کننده معنای خشکی و زردی است. به نظر می‌رسد مفهوم بیت کنایه از خشکی زندگی و از بین رفتن سرسبزی آن دارد. خشکی زندگی، از بین رفتن نشاط و شادی در روح و روان آدمی است. دورانی که آدمی دیگر حس و حال جوانی را در خود نمی‌بیند و آنچه بیش از همه احساس می‌کند، رخوت و سستی است.

نتیجه‌گیری

سهم رنگ‌ها در تصاویر شعری ابوریشه مورد توجه است، به گونه‌ای که می‌توان گفت تقریباً در تمامی تصویرآفرینی‌های شاعر، رنگ‌ها چه در معنای اصلی و چه در معنای نمادین، نقش اساسی و اصلی ایفا می‌کنند. رنگ قرمز، با ۱۷۲ مرتبه تکرار، بیشترین بسامد را دارد و بیشتر از هر چیز در مفاهیم مربوط به شهید و شهادت و فداکاری در راه وطن از سوی رزمندگان اختصاص یافته است. رنگ سیاه، با ۱۲۰ مرتبه تکرار، بیشتر از همه برای اشاره به معانی متناسب با رثا و به تصویر کشیدن غم و اندوه به کار رفته است. رنگ سفید، با ۱۹ مرتبه تکرار، در مرتبه سوم قرار گرفته و بیشترین کاربرد آن در جایی است که شاعر قصد دارد با دمیدن روح امید به آینده، زمینه‌ای برای تحرک و پویایی فراهم کند. پس از سفید،

رنگ سبز تنها با ۶ مرتبه تکرار قرار می‌گیرد که بیانگر سرسبزی و پیشرفت است. رنگ‌های دیگر همچون آبی، زرد، ارغوانی با کمترین تکرار در رده آخر قرار می‌گیرند که بیشتر در معنای اصلی به کار رفته‌اند؛ فقط در یک مورد رنگ آبی به وجود استعمارگران اشاره دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. «بقاع غربی» یکی از شهرهای استان «بقاع» لبنان است. و روستا «قرعون» از توابع آن شهرستان محب سکونت اجداد مادری شاعر بوده است. <http://ar.wikipedia.org/wiki>
۲. مورد تاریخ سفر او به انگلیس نیز اختلاف نظر وجود دارد. برخی چون میشل جحا آن را در سال ۱۹۲۸ و برخی دیگر همچون سامی الدهان در کتاب «الشعراء الأعلام فی سوريا» تاریخ ۱۹۲۹ را قبول دارند. آنچه مسلم است، سفر شاعر پس از سرودن «مسرحیه ذی قار» و به خواست پدر بوده است.

منابع

- ابن خلکان، شمس‌الدین أحمد بن ابی بکر، بی‌تا، وفيات الأعیان، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، ط ۱، بیروت: دار صادر.
- أبوتام، حبیب بن اوس الطائی، ۱۹۹۲، دیوان أبوتام، شرح شاهین عطیة، ط ۲، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- أبوریشه، عمر، ۲۰۰۵، الأعمال الشعریة الکامله، با مقدمه عمر شیلی، ط ۱، بیروت: دارالعودة (دو جلد).
- أحمد، محمد فتوح، ۱۹۸۴، الرمز والرمزیة فی الشعر العربی المعاصر، ط ۳، قاهره: دارالمعارف.
- اسماعیل، عزالدین، بی‌تا، الشعر العربی المعاصر فضاء و ظواهره الفنیة و المعنویة، بیروت: دارالثقافة.
- إیتن، یوهانس، ۱۳۷۸، عناصر رنگ، ترجمه بهروز ژاله دوست، چ ۲، تهران: عفاف.
- بختری، ولید بن عبید بن یحیی، ۲۰۰۴، دیوان البختری، شرح و تعلیق محمد التونجی، بیروت: دارالکتب العربی.
- البستانی، بطرس، بی‌تا، ادباء العرب، بیروت: دارالجلیل.
- پورحسینی، مژده، ۱۳۸۴، معنای رنگ، چ ۱، تهران: هنر آبی.
- توکلی، حمید، ۱۳۷۸، رنگ در تصویر سینمایی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس.
- جحا، میشل خلیل، ۲۰۰۳، الشعر العربی الحدیث من أحمد شوقی إلى محمود درویش، ط ۲، بیروت: دارالعودة.
- الخیر، هانی، ۲۰۰۵، عمر أبوریشه قیثارة الخلود، ط ۱، دمشق: دار رسلان.
- دانکن، تام، ۱۳۷۳، موفقیت در فیزیک، ترجمه بهرام معلمی، چ ۱، تهران: نشر مرکز.
- دندی، محمد اسماعیل، بی‌تا، عمر أبوریشه، دراسة فی شعره و مسرحیاته، ط ۱، دمشق: دارالمعرفة.
- الدهان، سامی، ۱۹۶۸، الشعراء الأعلام فی سوریه، ط ۲، بیروت: دارالأنوار.
- دی، جاناتان و لسلی تایلور، ۱۳۸۷، روان‌شناسی رنگ، ترجمه مهدی گنجی، چ ۱، تهران: ساوالان.
- روزنامه العالم، ش ۳۴۰، ۱۹۹۰.

- ستاری، جلال، ۱۳۷۲، مدخلی بر رمزشناسی عرفانی، چ ۱، تهران: نشرمرکز.
- سیدصدر، سید ابوالقاسم، ۱۳۸۴، معماری، رنگ و انسان، چ ۲، تهران: آثار اندیشه.
- شوقی، أحمد، ۱۹۹۳، دیوان شوقی، ط ۱، بیروت: دارصادر.
- شی‌جی‌وا، هیداکا، ۱۳۷۷، همنشینی رنگ‌ها، ترجمه فریال دهدشتی و ناصر پورپیرار، چ ۱، تهران: کارنگ.
- صائغ، وجدان عبدالإله، ۱۹۹۷، الصورة البيانية في شعر عمر أبو ريشة، ط ۱، بیروت: دار مكتبة الحياة و مؤسسة الخليل التجارية.
- صبوراردوبادی، احمد، ۱۳۶۷، آیین بهزیستی اسلام، چ ۲، تهران: دفتر نشر اسلامی.
- ضیف، شوقی، بی‌تا، دراسات فی الشعر العربی المعاصر، ط ۱۰، مصر: دارالمعارف.
- طالو، محیی‌الدین، بی‌تا، الرسم و اللون، دمشق: مكتبة اطلس.
- علی اکبر زاده، مهدی، ۱۳۷۵، رنگ و تربیت، چ ۲، تهران: میشا.
- الفاخوری، حنا، ۱۹۸۶، الجامع فی تاریخ الأدب العربی، الأدب الحدیث، ط ۱، بیروت: دارالجلیل.
- فلماز، کلاوس برند، ۱۳۷۶، رنگ‌ها و طبیعت شفابخش آنها، ترجمه شهناز آذرنبوش، چ ۱، تهران: ققنوس.
- کاندینسکی، ۱۳۷۹، معنویت در هنر، ترجمه اعظم نورالله خانی، چ ۲، تهران: چاپ نوبهار.
- کوپر، جی‌سی، ۱۳۷۹، فرهنگ مصور نمادهای سنتی، ترجمه ملیحه کرباسیان، تهران: فرهاد.
- الکیالی، سامی، ۱۹۶۸، الشعر العربی المعاصر فی سوریه، ط ۳، مصر: دارالمعارف.
- هزاع الزواهره، ظاهر محمد، ۲۰۰۷، اللون و دلالاته فی الشعر، ط ۱، عمان: دارالحامد.

- <http://ar.wikipedia.org/>